



مدیران فنی و اجرایی چالشگران* بی سلاح

بذرهایی که بین خس و خاشاک گرفتار شدند، اگر هم سبز گشتند، خفه گان گرفتند. تخم هایی که بر خاک کم عمق و بی قوت نشستند. پس

از سبز شدن به رشد محصول نرسیدند و جوانمرگ و ناکام ماندند. تنها مقدار اندکی از آن همه زحمت به ثمر رسیدند که هیچ گونه تناسبی با مقدار بذر، مساحت زمین، هزینه و زمان تلف شده و خواست و هدفی که مورد انتظار بود، نداشت.

تخم و بذر ترقی و تجدد که در زمینه فرهنگ، اقتصاد، صنعتی و تعلیمات اجتماعی در ایران کاشته شد، چنین بود. طی دو قرن کاروان های بی شماری از مردم ایران به ممالک فرنگ رفته و برگشته اند و سعی وافر در ترویج معرفت، علم، هنر، صنعت، آداب و قوانین اجتماعی به عمل آمده است. اما صد یک آن فایده ای که بایست عاید ما شود نشده است. چرا؟ زیرا که زمین را شایسته پذیرفتن رشد و به ثمر رسیدن آن بذرها نکردیم. علف های هرز و آفات خاک را از بین نبردیم و از دانه هایی که کاشته بودیم مواظبت لازم به عمل نیاوردیم. (۱)

اشاره: در سرآغاز مقاله پیشین، جمله های کوتاهی از افکار اندیشمند و فیلسوف قرن ششم قبل از میلاد چین "LADTZE" در چگونگی نحوه

مدیریت، شایستگی ریاست و رفتار با همکاران به عرض و نظر خوانندگان عزیز "پیام مدیران" رسید. از دیدگاه دیگری در کتاب عهد عتیق، طی حکایتی پند آموز و حکمت آمیز، اشاره هایی زیبا و گویا به ظرافت های مدیریت، مهارت های شغلی و نتیجه گیری از برنامه ریزی های اولیه در جهت رسیدن به اهداف مورد نظر آمده است که:

دهقانی نادان، قبل از آن که مزرعه خویش را از خس و خاشاک و سنگ و کلوخ بپیراید و زمین آن را با خاک و کودی مرغوب بیالاید و با نقشه ای صحیح و ساده نهرهای آبرسانی آن را بیاراید و مقداری بذر جوان و تازه، متناسب با سطح زیر کشت مهیا سازد، بر سنگلاخ ناهموار و نامستعد بیابان به امید واهی برداشت محصولی فراوان، بذر افشانند و تخم کشت، نتیجه؟!... دانه هایی که بر سنگ و کلوخ افتادند، پرندگان بردند.

دانشجویانی که عباس میرزا پس از احساس حقارت از عقد قرارداد منسوخ ترکمان چای به توصیه و راهنمایی وزیر خردمند خویش به فرنگ فرستاد تا دانش نوین و فن آوری جدید را در رشته های فنی و صنعتی و مدیریت علمی بیاموزند و در بازگشت به ایران، اداره امور مملکت را از سنت حکومت موروثی به روش شایسته سالاری درآورند. پس از فارغ التحصیلی و برگشت به مملکت که دیگر نه عباس میرزایی زنده بود و نه قائم مقامی، به کارهای غیرمتناسب گماشته و استمرار اعزام محصل به خارج را به استناد آن که آگاهی مردم از نحوه زندگی فرنگیان برای دستگاه سلطنت زیان بار است ملغی ساختند.

دارالفنون، هم چون نظامیه بغداد موسسه ای خوش یمن و خوش طالع نبود. از سرنوشت بنیانگذار آن، همه کس آگاه است. استادان و مدرسان فرنگی دعوت شده از اتریش و بلژیک و سایر کشورهای که در ایران منافع سیاسی نداشتند، قبل از پایان دوران قراردادشان به لطایف الحیل اخراج شدند. دانشجویانی را که برای تحصیل در رشته مهندسی صنایع، شیمی صنعتی و تسلیحات نوین نظامی ثبت نام کرده بودند به کلاس های نقاشی، تعزیه و موزیک سلطنتی کشاندند و تبلیغات منفی و مخرب درباره این موسسه علمی نوپا تا بدان حد گسترش یافت که به دارالفنون لقب دارالجنون دادند و دیوان سالاران نادان و مخبط، آنقدر در عدم پیشرفت و شکست و انحلال این مرکز آموزش عالی کوشیدند، تا ظل... را به توصیه ناصحانه امپراطور روسیه تزاری قانع ساختند که: «هر قدر رعایای شما داخل تربیت جدید شوند، همان قدر از نفوذ شما در داخله خودتان کاسته خواهد گردید و ادامه سلطنت اعلیحضرت مشکل تر خواهد شد» (۲) و این مرکز و کانون علمی و فرهنگی که می توانست صدها مدیر شایسته، متخصص کارآمد و مهندس ارزشمند برای اداره مملکت تربیت کند به انحلال کشیده شد.

در دورانی که درخت سایه گستر تکنیک و صنعت در ممالک مغرب زمین به بار و برنشسته بود و کشورهای اروپایی، کاروان ترقی و توسعه خود را در جهات علمی، صنعتی و هنری چهار اسب به سوی پیشرفت و تکامل می کشیدند، سفرهای ثلاثه ناصر الدین شاه به اروپا برای مردم ایران نتیجه ای جز استقراض، بدهکاری و بذل و بخشش امتیازات گوناگون به بیگانگان از طرف پادشاه حاصلی نداشت. از حکومت بیمارگونه و سلطنت شرب البهور مظفرالدین شاه،

جنگ مشروطیت، جنگ بین الملل اول، حوادث مهاجرت و سایر عوارض و اتفاقات نیک و بدی که در آن دوران به ایران گذشت، اجازه دهید بگذریم.

از بطن شرایط بین المللی و تضاد و اشتراك منافع همسایگان شمال و جنوب، نوزاد عجیب الخلقه ای به نام «کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹» زاییده شد که طی مدتی کوتاه مملکت را از حالت ملوک الطوائفی به قدرت مطلقه مرکزی تبدیل کرد.

در این دگرگونی و تغییر و تحول، ابر و باد و مه و خورشید فلک به کار افتادند. حکومت نو، بساطی نو، تشکیلاتی نو و ابزار و اهدافی نو طلب می کرد. برنامه ریزان دولتی دست به کار شدند. سازمان های مملکتی و وزارت خانه ها تجدید سازمان شدند. قوانین و آیین نامه های جدید نوشته شد. لباس و کفش و کلاه مردم شکل و شمایل تازه یافت و اجرای مراسم و برگزاری مجالس عزا و عروسی به صورت بخشنامه درآمد.

از بین هزاران طرح و نقشه و برنامه خوب و بد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که از حد اطلاعات، آگاهی و دانایی و داوری نگارنده بیرون است، تاسیس هنرسرای عالی و دانشگاه تهران، نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران است.

طی ۸۰ سال گذشته، هزاران دکتر عالی مقام و هزاران مهندس دانا و دانشمند و هزاران مدیر برجسته از موسسات آموزش عالی به صحنه اجتماع آمده اند.

چرخ های سنگین صنایع، چه در بخش دولتی و چه در بخش خصوصی به دست توانای همین مدیران در گردش است. ولی حرف بر سر این است که هر مدیری هر اندازه دانا و باتدبیر باشد، با نبود و کمبود ابزار مدیریت چگونه شاهکار کند.

یکی از مهم ترین ابزارهای مدیران فنی و اجرایی، وجود نیروی انسانی ماهر و کارآمد در قالب تکنسین های درجه اول و دوم است.

نگارنده این نوشته بدون هیچ تواضع و فروتنی دروغین اعتراف می کند که هیچ گونه آگاهی و دانشی در رشته های اقتصادی، سیاسی و مالی ندارد ولی سال هاست که به یکی از صدها چالش و مشکل مدیران فنی و اجرایی به خوبی آگاه و دست به گریبان است و آن عدم وجود نیروی انسانی ماهر و منصف به عنوان عامل اجرایی و پیمانکار جزء در رده های میانی و مقدماتی پروژه هاست.

هدف از تاسیس مراکز آموزش اعم از دبستان، دبیرستان و

دانشگاه چیست؟! ...

آیا منظور آن است که به عنوان مکمل شناسنامه و کارت ملی، گواهینامه و دانشنامه‌ای هم به همه موالید و نوزادان مرحمت شود و یا به گفته آن استاد بزرگ تعلیم و تربیت، مدرسه، کارخانه انسان سازی و محل و مرکزی برای تربیت و تعلیم و آماده سازی افراد جامعه برای مشاغل موردنیاز آن اجتماع است؟!

پنجاه سال قبل اندیشمندی دلسوخته و آگاه طی مقاله ای گویا و رسا نواقص و اشکالات مراکز آموزشی و دستگاه تربیت ملی را تحت عنوان «اجتماع نوابغ» چنین بیان کرد: (۳) اگر اجتماعی را فرض کنیم که همه افراد آن یک نوع استعداد داشته باشند و همه این استعداد را به حد نبوغ دارا باشند. تصور این که آن اجتماع چگونه به زندگی عادی روزمره خود ادامه می دهد مشکل می شود.

در چنین اجتماعی چون همه افراد یکسانند از همه، جز یک نوع کار بر نمی آید و چون همه نابغه هستند، هیچ یک به کارهای عادی لازم برای ادامه زندگی تن در نمی دهد، از زور و قانون هم کاری بر نمی آید و نتیجه آنکه تباهی و نابودی، سرنوشت قطعی و ناگزیر آن اجتماع است.

وقتی گروه بزرگی از افراد را بیازماییم می بینیم در میان آن ها استعداد های گوناگون هست و در شدت و ضعف این استعداد با هم اختلاف فاحش دارند. عده کمی کودن هستند، عده کمی هوش بیش از عادی دارند و عده بسیار بسیار کمی استعداد ذهنی آن ها به حد نبوغ است. اما شمار بسیار بزرگی از افراد، یعنی بیشتر آن ها در هوش و استعداد ذهنی بین این دو قطب قرار دارند، یعنی متوسطند. به همین علت است که افراد با هزاران شغلی که اساس زندگی اجتماعی است مشغول می شوند. چرخ های زندگی را می چرخانند و ادامه حیات را ممکن می سازند.

کسانی که در صد سال گذشته رهبری دستگاه تربیت ملی را برعهده داشته اند، بنای کار خود را بر این فرض گذاشته اند که افراد ایرانی همه یک نوع استعداد بیشتر ندارند و همه افراد به حد نبوغ استعداد دارند. از این رو جز وسایل و مراکزی که برای تربیت نوابغ لازم است و مسایل آموزشی و تربیتی دیگری در دسترس افراد این کشور قرار نداده اند. از وسایل گوناگون تربیتی فقط یک راه دبیرستان و دانشگاه را در مقابل جوانان این کشور باز کرده اند و با ایجاد این توهم که تربیت جز رفتن به دانشگاه نیست راه های تربیتی دیگر را بسته اند.

عده کسانی که در اجتماعات کشورهای پیشرفته جهان به

دانشگاه می روند از پنج درصد شاگردان ابتدایی تجاوز نمی کند.

برای تربیت نجار، بنا، نقاش ساختمان، برق کار، لوله کش، کشاورز، دامدار، جوشکار، سیم کش، فروشنده، نامه رسان، ... و هزاران شغل دیگر، وسایل و مراکز آموزش و تربیت هست و همین افراد هستند که پیچ و مهره های اصلی کارخانه عظیم اجتماع اند و در مقابل، عده بسیار کمی که بسیار باهوش و با استعداد هستند به دانشگاه می روند تا طبیبان، مهندسان، معماران و مدیران عالیقدر این کارخانه شوند.

یک قرن گذشته روز به روز بر شمار ابرستان و دانشگاه و مدارس عالی افزوده اند. بدون این که تناسب این اقدامات را با نیامندی های اجتماعی در نظر گیرند و متأسفانه مردم هم این اشتباه پیشوایان فرهنگی را به عنوان «پیشرفت فرهنگی» پذیرفته اند.

هرگز نخوانده و نشنیده ایم که اهالی فلان شهر و فلان روستا از مقامات فرهنگی درخواست کنند که در شهر و روستای آنان آموزشگاه کشاورزی، مدرسه حرفه ای و هنرستان صنعتی ایجاد کنند. درخواست همه این است که در شهر و شهرستان آن ها دبیرستان و دانشگاه تاسیس شود تا کودکانشان دیپلم و لیسانس بگیرند و از مزایای قانونی آن که استخدام در دستگاه های دولتی است بهره مند و برخوردار شوند.

این سخن بگذار تا وقتی دگر



پایگاه مجله علمی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

پی نوشت ها:

* یکی از معانی مختلفی که فرهنگ معین برای کلمه «چالش» انتخاب کرده، جنگ و جدال است و چالشگر را جنگجو و اهل مبارزه معنا کرده است. بنابراین چالشگر بی سلاح در میدان مبارزه و کارزار شباهتی تام به مدیران فنی و اجرایی دارد که فاقد ابزار مدیریت هستند.

(۱) کاروان معرفت نوشته شادروان استاد مجتبی مینوی- مجله

یغما- سال ششم

(۲) کتاب خاطرات ممتحن الدوله

(۳) مقاله اجتماع نوابغ به قلم نگارنده شماره ۷ سال ۱۱ مجله

سخن